هو العلیم

به دست آوردن دل پدر و مادر، کلید راه خدا ومعرفت الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۴ - مجلس سیزدهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

معرفتى يا مولاى دليلى عليك و حبى لك شفيعى إليك و انا واثق من دليلى بدلالتك و ساكن من شفيعى الى شفاعتك.

شناخت من ای مولای من، دلیل من به سوی تو است دلیل من بر تو است و حُبِّ من به تو، شفیع من به سوی تو است.

در شب گذشته خدمت رفقا عرض شد که معرفت برای انسان التزام می‌آورد کسی که معرفت دارد نمی‌تواند خود را از التزام بیرون بیاورد این جمع بین متنافیین است. تا وقتی انسان شناخت نداشته

باشد یک تکلیف دارد و اگر شناخت داشت تکلیف او فرق می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند خب ما از اول شناخت پیدا نمی‌کنیم تا کارمان مشکل نشود، نه این‌طور نیست دیگر، خب از اول به دنبال مطلب نمی‌رویم از اول به دنبال فهم نمی‌رویم از اول به دنبال .....! دیدید مردم می‌گویند آقا برای چه مسئله را می‌پرسی؟ تا نمی‌دانی کسی به تو کاری ندارد وقتی می‌پرسی کارت مشکل می‌شود! مردم می‌گویند دیگر. تا حکم را نمی‌دانی کسی کاری به تو ندارد وقتی که بدانی مطلب مشکل می‌شود، باید دیگر به آن عمل کنی! ولی مسئله این‌طور نیست. آن در جای خودش و این در جای خودش.

در شناخت موضوعات و ترتب احکام بر موضوعات در مواردی انسان احساس می‌کند که شارع مقدس سهل و آسان گرفته، خیلی متّه به خشخاش نگذاشته، اگر به این حکم پی بردی باید این کار را انجام بدهی اگر به این موضوع پی بردی باید این کار را انجام بدهی اگر متوجه شدی این‌جا نجس است باید آب بکشی اما شارع نگفته برو بگرد

ببین این نجس است یا طاهر است؟ این حرف را نزده. اگر احساس کردی که این‌جا شبهه‌ناک است باید امساک کنی اما شارع نگفته منزل هر کسی می‌روی از او بپرسی آقا خمست را می‌دهی یا نمی‌دهی؟ آیا اموالی که به دست می‌آوری ربوی است یا نه؟ آقا این پولی که امروز به دست آوردی جیب مردم را زدی یا این‌که از مال حلال به دست آوردی؟ نه! این را از ما نخواستند این را از ما نخواستند. بله انسان احتمال شبهه را بدهد آن هم احتمال عقلایی، نه احتمال صرفاً در عالم تخیل و در عالم اعتبار، به آن احتمال عقلایی تکلیف متناسب با خودش تعلق می‌گیرد.

ما دو احتمال داریم، در اصول به هر احتمالی ترتیب اثر داده نمی‌شود. شارع مقدس بر احتمالات غیر متعارف که عرف بر آن احتمالات اثر را مترتب کند وضع اصول عملیه کرده است اما بر آن احتمالاتی که عقل در باب احتمال تا به مرتبه یقین نرسیده ولو به نحو وهن، نه! به آنها ترتیب اثر نمی‌دهند شارع به آنها ترتیب اثر نمی‌دهد اصلا آنها را به حساب نمی‌آورد تا این‌که حالا بخواهد بر آنها

اصل جاری بکند. الان این لیوان آبی که در جلوی من هست خب این لیون طاهر است مشخص است خب طاهر است دیگر، آب در آن هم طاهر است مشخص است از لوله ها آمدند و آمدند این ظرف را از آب پر کردند از آب لوله و بعد هم این آمده در این‌جا، این سِیر این ظرف آبی که در مقابل ما هست به این کیفیت است. من هم بدون این‌که اصلا نسبت به این قضیه توجه کنم الان در حضور شما با اجازه یک قدری چون تشنه هم هستم بدون اجرای اصل عملی و اصل طهارت یک قدری از این آب را میل می‌کنم هیچ در موقعی که من الآن این آب را دارم می‌خورم فکر می‌کنم خب احتمال عقلایی دارد این نجس باشد و چون این احتمال وجود دارد به مقتضای اصل عملی که اصل طهارت است باید حکم به طهارت بشود، اصلا از آب خوردن یادم می‌رود بخواهم فکر این مسائل [را بکنم.]

می‌گویند یک بنده خدایی ازدواج کرده بود با یک مخدره مکرمه مجلله‌ای، شب اول شد، طلبه‌ای بود یک مقداری اصول عقاید خوانده بود و شرح باب

حادی عشر، در شرح باب حادی عشر از این مطالب آمده ولی نه به درد این‌جا، به درد جای دیگر [می‌خورد.] خلاصه گفت ببینیم این اهل بیت ما از نظر عقاید، عقایدش درست است؟ خلاصه توحیدش نبوتش معادش، این‌که ما گرفتیم بالاخره چه جوری است؟ خلاصه بله! هنوز نیامده و ندیده، گفت شما اثبات صانع را با ادله‌ی عقلیه و نقلیه بفرمایید [گفت] چه می‌فرمایید؟ گفت عرض کردم اثبات صانع را با ادله نقلیه و عقلیه بفرمایید، گفت صانع به که می‌گویند؟ گفت عجب! عجب! من خیال کردم شما مسلمانی؟ صانع، صانع اول، باری تعالی، اثبات او را چطور شما با ادله عقلیه می‌کنید شما که نماز [می‌خوانید و ...؟] گفت واللَه ما خیال کردیم امشب شب عروسی ما است نمی‌دانستیم شب اول قبر و سؤال نکیر و منکرمان است! آخر هر چیزی [جایی دارد.]

اگر بخواهید این اصل را جاری بکنید اصالت طهارت و حلیت و اباحه، اصلا تشنگی را فراموش می‌کنید. هیچ وقت شده تا به حال کسی بخواهد این لیوان آب را بخورد و این مطالب را در نظر داشته

باشد؟ نه! آقا این آب را برمی‌داری می‌خوری می‌گذاری سر جایش دیگر، این حرف‌ها را نداریم. شارع این اصل طهارت را برای این احتمالات غیر متعارف اصلا جعل نکرده، جعل نکرده اصلا در این‌جا، اصلا در این‌جا اصل جاری نیست. اگر کسی بخواهد اصل جاری کند دیوانه است مخبّل است. اجرای اصول عملیه برای مواردی است که احتمال نجاست، احتمال عقلایی است. مثلا فرض کنید که قطعا می‌دانید بچه‌ای در این‌جا هست این بچه هم من باب مثال احساس رطوبت و اینها در او می‌کنید، خب بچه‌ای که احساس رطوبت و اینها دارد معلوم است، دست و صورتش و اینها همچنین مشخص نیست که [پاک باشد.] خلاصه آمد و اتفاقا دست زد در این آب، احتمال عقلایی این‌جا پیدا می‌شود که این رطوبتی که الان دارید مشاهده می‌کنید و این بچه با آن تماس دارد آیا این رطوبت سرایت کرده یا نه؟ این‌جا اصل طهارت می‌آید نه در آن احتمال اول، التفات کردید؟

بعضی‌ها بودند مثل مرحوم آقا، مرحوم آقا

می‌فرمودند که آقاجان! استخاره برای امور مهم است آن هم دأب و دِیدَن بزرگان و اهل توحید بر عدم استخاره است، بر عدم استخاره، راه برای این مطلب همان چیزی است که نقل کردند، انسان دو رکعت نماز استخاره بخواند و بعد از نماز صد مرتبه سر به سجده، بگوید استخیراللَه برحمته و امر خود را واقعا و قلبا به خدا تفویض کند این می‌شود استخاره، این معنا معنای استخاره است استخاره یعنی طلب خیر نه طلب منفعت، آن‌چه که خدا برای انسان خیر را می‌خواهد چون خدا گاهی اوقات خیر انسان را در منفعت نمی‌خواهد.

نمی‌دانم خدمت رفقا عرض کردم یا نه؟ به نظرم می‌آید در یکی از جلسات عنوان عرض کردم آن طوری که الان در ذهنم هست، که یک نفر آمد پیش امام صادق علیه السلام گفت می‌خواهم به سفری بروم استخاره کنید که بروم یا نروم، حضرت استخاره کردند حالا به چه کیفیت؟ در روایت نیست. ولی حضرت فرمودند نه این سفر برای شما خوب نیست، آن شخص رفت در سفر، اتفاقا تجارتی کرد و بضاعتی با خودش برده بود و به دو برابر قیمت

اصلی بضاعتش را فروخت، با مالی بسیار به وطن برگشت، آمد پیش امام صادق، آقا شما که گفتید استخاره بد آمد این همه هم استفاده کردیم اصلا صددرصد ما منفعت کردیم و آمدیم. حضرت فرمودند یادت می‌آید در فلان روز که برف آمده بود در بین راه و تو مجبور شدی برای این‌که زود به قافله برسی، از خواب بلند شدی و دیدی آفتاب دارد [طلوع می‌کند] و تو نمی‌توانی نمازت را بخوانی، نمازت قضا شد که به قافله برسی. این بد آمدن استخاره مال آن روزت بوده، مگر استخاره فقط مال منفعت است؟

یک نماز از تو قضا شد این سفر تو باطل شد حالا برو صد برابر استفاده بیاور، پول‌ها را بریز روی هم، پول برای تو خیر بوده یا آن‌چه که در نفس تو قرار گرفته و الان با تو است برای تو خیر است؟ این پول که جداست دو متر با هم فاصله دارید حالا تا سقف هم رسیده، بالاخره با هم فاصله دارید، می‌گویید نه، دو نفر می‌آیند چاقو را درمی‌آورند اسلحه را درمی‌آورند می‌گویند آقا ما همه‌ی اینها را می‌خواهیم

ببریم! حالا نگهش دارید! هیچی همه را برمی‌دارند می‌برند، مگر نمی‌برند؟ این دزدی‌هایی که می‌شود چیست دیگر؟ می‌آیند تهدید می‌کنند آقا هر چه در جیبت داری بده، هر چه در مغازه داری بده، هر چه می‌خواهی هر کار بکنی بده، معلوم است اینها برای انسان خیر نیست. خیر چیست؟ آن چیزی است که با انسان است و شرّ آن چیزی است که با انسان است و با ما معیت دارد و همین جا که نشستیم معیت دارد بیرون هم برویم معیت دارد و با ما اتحاد دارد حالا باید ببینیم، همانی که پیغمبر فرمودند، **تخیر خلیطا من فعالك انما، قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل**[1] حضرت فرمودند خیر و شر عبارت است [از] آن ملکات و صفات و کارهایی که انجام دادی و او با تو است و دست از سر تو برنمی‌دارد این را به آن می‌گویند خیر و شر.

عمل خیر بوده موقعیت تو در خیر است عمل بد بوده موقعیت تو در شر است والا پول به دست بیاوریم نخیر فردا دزد می‌آید می‌زند فردا می‌آید

---

[1] الأمالی (للصدوق)، ص ۳.

می‌زند. ما یک وقتی یک جایی رفته بودیم با یکی دوتا از رفقا و دوستان، در موقع برگشت یکی از اینها یک مبلغی پول داشت ارز و اینها داشت گفتند حالا این اگر می‌خواهد برود، فلان این حرف‌ها حالا کجا بگذارد؟ چطور مثلا ....؟ ممکن است از او بگیرند ممکن است بر او ایراد وارد بشود یکی در آن‌جا بود گفت آقا این را بگذارید در چمدان، وقتی این چمدان می‌رود کسی نگاه نمی‌کند، مبلغ قابل توجهی هم بود بنده خدا، این را برداشته بود گذاشته بود در چمدان، وقتی به مقصد رسیدیم دیدیم در چمدان باز است! رنگش پرید! عجب! قفل هم داشت قفل را باز کرده بودند قشنگ آن درب زیری را حالا لابد دیده بودند با این وسایل امروزی .....، تمام را تا آن یک شاهی آخر برداشته بودند، بقیه‌ی کاغذها را قشنگ گذاشته بودند سر جایش، آن را که به درد ما می‌خورد برداشتیم خیر است برای ما و برای شما خیر نبود، ما برداشتیم آن کاغذها و آن چیزهایی که برای ما خیر نیست و برای شما خیر است آنها را ما برای شما باقی گذاشتیم. خب این هم از این. حالا

تو دو برابر کسب کردی و آمدی چکار کردی به امام صادق می‌گویی ما رفتیم این قدر هم تجارت کردیم پس چرا استخاره [بد] درآمد؟ خب بفرما دیگر، قشنگ خوب ....

پیغمبر فرمودند خیر آن است که با انسان باشد شر آن است که با انسان باشد آن چیزهایی که مربوط به انسان نیست آن خیر نیست برای انسان، شر هم برای انسان نیست. آن این بود پس باید به فکر این باشیم که چه چیزی را برای خود بپسندیم و چه چیزی را برای خود نپسندیم؟ تفاوت قائل بشویم بین خیرها و شرهای عرفی و بین خیرها و شرهای حقیقی، امتیاز قائل باشیم بین خیرهای اعتباری و بین خیر واقعی، فرق بگذاریم. زرنگ باشیم شارع آمده است برای این موضوعات، برای این موارد، احتمال اگر احتمال عقلایی باشد آمده اصول جعل کرده است اگر احتمال احتمال عقلایی نباشد نه! آن اصلا نیاز به اصول ندارد. اجرای اصل هم در آن فایده‌ای ندارد یعنی اصلا جایی ندارد.

حالا در بعضی موارد مثل فرض کنید که مسئله‌ی طهارات یا نجاسات یا مسئله‌ی شبهه و امثال ذلک،

در اینجا شارع می‌گوید نه! مسئله را هم نمی‌دانی موضوع را هم نمی‌دانی نمی‌دانی، فکرت را نیاور فکرت را در طهارت و نجاست نیاور فکرت را در شبهه نیاور آوردن فکر در طهارت و نجاست انسان را از رسیدن به مغز و به حقیقت باز می‌دارد.

آن شخصی که نماز می‌خواند و در نماز ذهنش به این مسئله متوجه است که الحمدلله لباسم لباسی است طاهر و با این لباس دارم نماز می‌خوانم، آن فکر و نظر بر خدا نیست بر لباس است بر لباس است بر لباس است. آن کسی که به دنبال رعایت این‌گونه از امور است که چه چیزی را که حلال باشد، نه این که انسان به دنبال حرام و حلال برود، نه! نسبت به تحصیل آن انسان باید حدود عرفی را رعایت کند، وسواس اضافی دقت اضافی و تأمل اضافی و دغدغه خاطر اضافی، اینها در شرع نیامده در شرع نیامده. انسان باید کار خودش را انجام بدهد فکر خودش را و نظر خودش را بر حقیقت مطلب و حقیقت مسئله منعطف بکند در عین حال اهمال هم از نظر ظاهر نکند اهمال در این‌جا به معنای لاابالی‌گری است نه

به معنای عدم رعایت یعنی یک وقتی انسان لاابالی است نسبت به قضیه، اصلا می‌گوید ما طهارت و نجاستی نداریم این احکام بی‌خود است این همان لاابالی‌گری است یک وقتی نه! اهتمام نسبت به مطلب برای او مهم نیست نه این‌که توجه، توجه دارد اهتمام یعنی فهمش را بگذارد دقتش را بگذارد وسوسه بگذارد هی دنبال برود از این تحقیق کند از آن تحقیق کند، او را از رسیدن به مقصود باز می‌دارد کاروان می‌رود و او در خواب می‌ماند و به دنبال این وسیله و به دنبال مقدمه می‌گردد و ذی المقدمه از او فوت می‌شود و بین این دو مطلب باید فرق گذاشت.

پس بنابراین در مواردی که می‌گویند سؤال نکن، در این موارد است در مواردی که انسان می‌داند بنای شرع بر تسامح است بنای شرع بر تسهیل است و بنای شرع بر گذر است نه بر توقف، مثل طهارات و نجاسات، مثل دغدغه خاطر در مال و امثال ذلک، نسبت به این مسائل انسان خب نباید آن دقت و وسواس را داشته باشد اما نسبت به بعضی از مسائل، نه! در اعراض در نفوس در عرض و آبروی مؤمن در مسائلی که مربوط به اموال است در مسائلی که

مربوط به آبروی مؤمن هست عرض مؤمن است در مسائلی که مربوط به حقوق انسان است در مسائلی که مربوط به قصاص و دیات است در این‌گونه مسائل باید انسان سؤال کند و باید انسان بداند باید انسان نسبت به معاملات بداند که این معامله باطل است یا صحیح است؟ نسبت به اموری که مربوط به آبروی مؤمن است باید سؤال کند یک چیزی که از یک شخصی می‌شنود فوری که نباید ترتیب اثر بدهد، بگوید فلانی یک همچنین حرفی زده، هنوز احتمال ندارد، بگوید فلانی آن کار را کرده بعد هم بلند شود برود به بقیه بگوید آقا این، این کار را کرد آبروی مؤمن را ببرد، این‌طور که نمی‌شود. آنچه را که مربوط به عرض مؤمن است خیلی مسئله مسئله مهم است خلاصه خدا از این قضایا نمی‌گذرد این‌جا حتما باید سوال کرد حتما باید به موضوع پی برد حتما باید آن قدر تحقیق کرد تا این‌که برای انسان یقین حاصل بشود که آیا این مطلب گفته شده یا نشده؟ غرض از این قضیه چه بوده؟ آیا آنچه را که او تشخیص می‌داده همان بوده؟ آیا نظر خلاف پشت

این قضیه بوده یا ممکن است نظر حسن باشد ولی تشخیص خلاف باشد؟ همین‌طوری آدم بیاید و یک مطلبی را رویش مانور و جولان بدهد بدون این‌که نسبت به او تحقیق کرده باشد اینها همه از آن چیزهایی است که از انسان سؤال می‌کنند. اینها را باید انسان سؤال کند تا کاملا به موضوع پی ببرد.

پیغمبر اکرم فرمودند **ضع امر اخیك علی أحسنه حتی یأتیك منهما یعلبك منه**[1] کار برادرت را همیشه بر محمل صحیح حمل کن که این کاری که کرده بخاطر یک رعایتی بوده به خاطر یک جهت حسنی بوده که این کار را انجام داده حرفی زده اقدامی‌کرده مطلبی گفته کاری انجام داده، فورا نگو ای بابا این هم که این جوری درآمد! ای بابا پس این چه شد؟ ای بابا ..... و بعد هم بر اساس این ای باباها، خودت هم بروی و صدتا ای بابا هم خودت اضافه کنی به قضیه، نه! بی‌خود کرده این کار را کرده! نه آن‌طور این کار را کرده من می‌روم فلان می‌کنم! بی‌خود کرده! یک

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۳٦۲: قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی کلام له:
ضَع أمرَ أخیكَ علی أحسنه حتی یأتیك ما یعلِبُكَ منه.

حسابی از او برسم که دیگر از این کارها نکند! نه آقاجان! باید تأمل کرد صبر کرد زود ناراحت نشد زود جوش نیاورد مگر ما سماوریم که جوش بیاوریم که بزنیم به برق؟ سماور را به برق می‌زنند بعد از یک مدت جوش می‌آید ولی انسان این‌طور نیست. انسان می‌تواند تأمل کند فکر کند آرام باشد اول چیزی که انسان باید در این‌گونه موارد در نظر بیاورد این باشد که این مطلب را نشنیده، از اول، تا یک همچنین چیزی شنید فورا اول کاری که می‌کنیم چیست؟ بیاییم یک رو دست بزنیم به نفسمان، رو دست این است که اصلا یک همچنین مطلبی نبوده، به گوش نرسیده. تا یک همچنین حالی در ما پیدا شد یکدفعه می‌بینیم نفس ما آرام شد نفس ما آرام شد این را می‌گویند رو دست زدن البته یک راه‌های دیگری دارد این دیگر راه عامیانه و کمترین کمترین چیز است که دیگر هر کسی بلد است هر کسی می‌تواند. تا به حال این را شنیده بود؟ نشنیده بود.

الان فرض کنید که ساعت نه و بیست و پنج دقیقه، شب پنج شنبه یک نفر می‌آید می‌گوید آقا در

فلان مجلس بودیم فلانی راجع به شما یک همچنین حرفی زد، راجع به من زد؟ من یک همچنین کاری کردم؟ من یک همچنین .....؟ یکدفعه می‌بینی عین سماور، سماور چند دقیقه طول می‌کشد تا جوش بیاید این هنوز یک ثانیه نشده جوش آورده! یک دفعه انسان می‌خواهد منفجر بشود! بابا صبر کن اول کاری که انسان می‌کند تا یک همچنین چیزی می‌شنود، خب می‌گوید من که تا حالا نشنیدم خب فرض می‌کنم یک همچنین چیزی نبوده، می‌گوید نه شاید یک همچنین مسئله‌ای نبوده، آقا من خودم شنیدم، نه شاید نبوده. یکدفعه می‌بینی نفس آرام [می‌شود.] این به درد ما می‌خورد این به درد ما می‌خورد در این وهله و در وهله‌های بعد، این انسان را بالا می‌برد این انسان را رشد می‌دهد اما اگر انسان این حالت را نداشته باشد از وقتی که این را می‌شنود بر فرض هم برود تحقیق تا وقتی که دارد تحقیق می‌کند از کیسه او رفته، نماز خوانده صاف دارم رفقا به شما می‌گویم تمام نمازها می‌رود پی کارش، عین یک کیسه که پنج کیلو برنج خریدیم داریم می‌رویم خانه، یکی می‌آید زیرش یک سوراخ می‌کند حالیتان

نیست، به خانه می‌رسیم می‌بینیم ا این‌که پنج کیلو بود الان دو سیر است، سبک شد دستم، نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچی نیست، هیچی. برمی‌گردیم عقب برنج‌ها را جمع کنیم می‌بینیم مورچه‌ها همه‌ی برنج‌ها را بردند خانه‌ی خودشان، روزی آنها بوده. این هم این‌طوری است این دو روز و سه روز و یک هفته‌ای که می‌گذرد تا شما تحقیق کنید نمازتان رفت نماز شبتان رفت قرآن‌های ماه رمضانتان رفت ذکرتان رفت همه می‌رود برای شما چه می‌ماند؟ صفر! حالا صاف شدیم! صاف! دوباره باید شروع کنیم دوباره با یک خبر دیگر دوباره صاف می‌شویم هرچه درمی‌آوریم همه می‌رود، دوباره با یک خبر دیگر صاف می‌شویم یکدفعه هم جناب عزرائیل می‌آید می‌گوید تو که همه را صاف کردی فایده ندارد ماندن تو در این دنیا، هی کار می‌کردی هی صاف می‌شد حالا بلند شو برو آن طرف دیگر. این که نشد کار، انسان هی زحمت بکشد بعد یکدفعه همه را صاف کند.

جان همه روز از لگدکوب خیال خدا رحمتش

کند واقعاً مولانا معجزه کرده است وز زیان و سود وز خوف زوال/ نی صفا می‌ماندش نی لطف و فرّ/ نی به سوی آسمان ..... لگدکوب خیال این است، آقا فلانی راجع به شما این را گفت! ا ای بر پدرش! ای بر مادرش، ای بر زن و بچه او! ای بر فامیلش ای بر کارش ای بر کسبش! در حالی که اصلا یک همچنین چیزی صحت نداشته و انسان بغض یک مؤمن را بدون هیچ وجهی در دل می‌پروراند و این بالاترین عذاب و بالاترین نقمتی است که برای انسان در این دنیا حاصل می‌شود و همه‌ی سرمایه‌های انسان را بر باد می‌دهد همه را بر باد می‌دهد. وقتی که برای انسان یک همچنین حالی پیدا شد آن وقت یک ساعت فکر کنید به خودتان با یک ساعت قبل، ببینید چقدر تفاوت کردید؟ امتحان کنید، امتحان کنید ببینید چقدر فرق کردید؟ حالتان چقدر فرق کرده؟ آرامشتان چقدر فرق کرده؟ آن سکونت و اطمینان شما چقدر تغییر پیدا کرده؟ آن آرامشی که با آن می‌نشستی شعر می‌خواندی نماز می‌خواندی شعر حافظ می‌خواندی قرآن می‌خواندی دعا می‌خواندی آن آرامشتان .....! الان قرآن را باز کنید بخوانید ببیند

چه حالی دارید؟ مگر می‌توانید بخوانید؟ مگر زبانتان کار می‌کند؟ انگار یکی نگه داشته به زور می‌خواهید یک آیه قرآن بخوانید، چه شد؟ این همان است. همه‌ی اثرات رفت شرّش ماند برای ما، شرّ این قضیه الان چیست؟ گریبان ما را گرفته، دیگر این قرآن قرآن یک ساعت قبل نیست دیگر این شعر شعر یک ساعت قبل نیست حالا تا دوباره کم کم کم بیافتد روی غلتک، کار دارد. دوباره یک خبر دیگر می‌آید. پس بابا جان بیا از اول این گوش را بِکن.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد/ هر آن چه دیده بیند دل کند یاد/ بسازم خنجری نیشش ز فولاد/ زنم بر دیده تا دل گردد آزاد/ باباطاهر علیه الرحمه این‌طور مسئله را حل کرده، می‌گوید بابا حالا که یک ارتباط بین ظاهر و باطن هست چه باید کرد؟ از دست این مردم هم که خلاص نمی‌شود شد، امروز می‌آیند برای آدم یک چیزی می‌گویند فردا می‌آیند یک چیزی می‌گویند، از اول بگو آقا نمی‌خواهد بگویی، مگر شما نمی‌خواهی بگویی که فلانی راجع به من حرفی زده؟ از اول نمی‌خواهم بشنوم. آقا

راجع به شما گفته ....، بنده این صلاح را نمی‌خواهم، آسمان به زمین می‌آید؟ زلزله می‌شود؟ حالا بنده این را نشنوم زلزله می‌شود؟ نه آقا! قشنگ ماه و خورشید و ستارگان همه بر چرخ دوار می‌گردند و هیچ طوری هم نمی‌شود، این وسط من بدبخت هستم که پدرم درمی‌آید، از اول نشنوم.

حالا آمد و آن طرف شیطنت کرد و این را گفت، گفت، حالا که گفت یکدفعه چرا زیرو رو می‌شوی جان من؟ فرض کن نگفته، نه! اصلا یک همچنین حرفی نیست، حالا باید خودم بروم ببینم، سر فرصت، آن هم نه سر فرصتِ یک ساعت دیگر، ولش کن بگذار یک هفته بگذرد دو هفته بگذرد سه هفته بگذرد یک ماه بگذرد وقتی مسئله برایتان، بود و نبود و گفت و نبودش یکی شد، آن موقع بروید، راستی یک همچنین مسئله‌ای بوده به تو مربوط می‌شود؟ یک همچنین قضیه‌ای بوده؟ آن هم گاهی اوقات برای رفع سوء تفاهم لازم است آن هم نه همان آن، گوشی تلفن را برداری شرق و غرب عالم را به هم وصل کنید تا این‌که به دست بیاورد.

این جور فرمودند بزرگان، مگر آدم نمی‌خواهد

کار کند؟ مگر نمی‌خواهد از نقص به کمال برسد؟ از نقص به کمال رسیدن که این راهش نیست، این نیست. راه دارد هر چیزی. ضع أمر .... همین حرف‌هایی که اولیا زدند همین حرف‌ها را معصومین زدند، این حرف‌ها را پیغمبر زده، به خدا قسم پیغمبر زده، به خدا قسم امیرالمؤمنین زده، به خدا قسم امام حسن زده، به خدا قسم ائمه زدند این حرف‌ها را، از پیش خودشان که درنیاوردند. پیغمبر که می‌فرماید ضع أمر أخیک الی أحسنه فکر سلوک ما را دارد می‌کند نه فکر ظاهر اسلام ما را، فکر سلوک ما را دارد می‌کند فکر راه ما را دارد می‌کند، یأتیک منهما یقلبک منه، تا این‌که بعداً یک مسائلی برای شما روشن شود که مطلب را برگرداند، نه! بگویید که نه دیگر جای حمل بر صحت در این‌جا نیست یعنی آن قدر قرائن و شواهد زیاد شود و خود شما از شخص او بپرسید، نه غیاباً، فلانی گفته است او این‌طور گفته، شاید حرفی که به فلانی زده نظر داشته زده، یک چیزی دیده، آخر بابا این همه که ما تجربه کردیم باز هم هنوز درست نشدیم آخر چقدر ....؟ آدم یک

مرتبه تجربه می‌کند درست می‌شود دیگر، ما هزار دفعه تجربه کردیم فهمیدیم حرف عوضی درآمده، باز دفعه هزار و یکم باز همان هستیم! این که نشد! یک تغییری احساس کنیم هزار و یکمی اقلا یک جور دیگر حمل کنیم یکخورده احتمالی برای آن بگذاریم پس با ده سالگی‌مان چه فرقی کردیم بعد از چهل سال پنجاه سال؟ با بیست سالگی‌مان چه فرقی کردیم؟ یعنی فقط سن ما گذشت؟ حتی یأتیک مسائلی بیاید برای شما، یقین مثل این چراغ .....

برای خود بنده واضح است برای خود بنده تجربه شده خودم شخصا مطالبی را شنیدم که قطعا حمل بر مواضع سوء کردم بعد وقتی که از طرف توضیح شنیدم ۱۸۰ درجه نظرم برگشت، دیدم چه به ما گفتند؟ چه گفتند؟ چه نظری این داشته؟ او چه برداشتی کرده؟ برای خود بنده پیدا شده. برای همه‌ی ما همین طور است طبعا.

ولا تظنّن بكلمى خرجت من أخيك سوءاً ما دمت تجعل له مسيراً و محملا[1] حالا یا مشابه به این باشد،

---

[1] الكافى، ج ۲، ص ۳٦۲: **و لا تُظنُّنَّ بكلمةٍ خَرَجَت من أخيكَ**

هیچ وقت گمان بد به کلمه‌ای که از برادرش صادر شده مبر تا مادامی که می‌توانی حتی تجعل له سبیلا، تا می‌توانی یک راهی را برای این کلمه بیابی و یک محملی می‌توانی برای او پیدا بکنی این کار را انجام نده. یک محمل، خیلی عجیب است خیلی عجیب است! این را انسان می‌تواند مقایسه کند در آن قضاوت‌هایی که گاهی اوقات برای او پیش می‌آید بین افرادی که منتسب به او هستند و رفیق هستند و بین افرادی که منتسب به او نیستند و رفیق نیستند، می‌بیند کیفیت قضاوتش نسبت به اینها فرق دارد، اگر یک حرفی بزند ولی این شخص رفیقش باشد ان می‌آید به انسان می‌گوید آقا فلان کس یک همچنین حرفی زد چون رفیق است شما دنبال محمل می‌گردید یک جوری توجیه می‌کنید، این جور نیست؟ اما اگر یک کسی از رفقای انسان نباشد همین حرف را زده ها همین حرف را زده، شما نه تنها محمل پیدا نمی‌کنید بلکه بر همان محمل سوء شما

سُوءاً و أنتَ تَجِدُ لَها فی الخیرِ مَحمِلًا.

حمل می‌کنید، می‌گویید ببینید فلانی راجع به ما چه گفته؟ خب این‌که یک حرف بود منتهی دو نفر زدند یکی رفیقتان بود یکی رفیق نبود یک حرف بود یک واو هم کم و زیاد نداشت این برای چیست؟ این مال همین است دیگر. این بخاطر این است که ما نمی‌آییم مسائل را بر طبق آن‌چه که عالم واقع، چه تکوینا چه تشریعا، تکوینا خب بین خود و بین خدا و تشریعا هم در مقام تربیت، در مقام تربیت آن‌چه که به ما گفتند عمل کن ما نمی‌آییم آن‌طور عمل کنیم، می‌گوییم بله بله چشم چشم ولی آن‌طور که می‌شود داغ می‌کنیم جوش می‌آوریم آن‌طور گفتند آن جوری گفتند! در حالی که در مقام تربیت هم همین است دیگر.

حضرت می‌فرماید تا مادامی که، **حتی تجد لك سبیلا**، تا وقتی که برای او یک راهی می‌یابی یک محملی پیدا می‌کنی چرا گمان بد می‌بری؟ این گمان بد بردن شرّ اولش به خود ما برمی‌گردد دل ما را برمی‌گرداند نفس ما را برمی‌گرداند آشوب به وجود می‌آورد، دیگر نمازمان نماز نیست قرآنمان فقط یک لغلغه زبان است نماز شب ما فقط یک دُلّا [شدن] و

رکوع است ذکرمان فقط یک عادت است همین عادت است، ده سال هم می‌گذرد هیچ خبری هم نیست، هیچ. چرا؟ چون عمل نشده عمل نشده هزار بار گفتم و بیش از هزار بار از بزرگان شنیدم که فرمودند سلوک فقط ذکر نیست آقاجان! سلوک نماز شب نیست سلوک قرآن نیست، سلوک یعنی مراقبه، این مراقبه است ذکر و نماز شب و ورد و قرآن و امثال ذلک می‌آید مراقبه را تثبیت می‌کند تثبیت می‌کند آن کسی که ذکر می‌گوید و افتخار می‌کند که اهل ذکر است و اهل نماز و امثال ذلک، وقتی یک خبر از یک جایی می‌شنود بدون این‌که صاحب آن خبر را ببیند قبل از این‌که با او ملاقات کند، بلند می‌شود می‌رود این طرف و آن طرف، اولا خودش مثل سماور به جای صد درجه هفتصد درجه جوش می‌آورد و بعد هم بلند می‌شود این طرف و آن طرف می‌رود نقل می‌کند، فلانی پشت سر من این را گفت فلانی پشت سر من این را گفت فلانی آمد بر علیه من در آن مجلس این مطلب را گفت، بعد وقتی که یکدفعه معلوم شده اصلا یک همچنین چیزی دروغ

محض و کذب محض بود خب حالا بنشین هی ذکر بگو، بنشین هی ذکر بگو، چهارصد دفعه یونسیه چهار هزار دفعه بگو، چهل هزار دفعه بگو، چهارصد هزار دفعه بگو، لا اله الا اللَه هزار دفعه را یک میلیون در روز بگو! چه شد؟ هیچی! لذا می‌بینیم هیچ فایده ندارد کسی که زحمت یک تلفن به خودش نمی‌دهد و بدون این‌که اطلاع پیدا کند .... پس این دستورات برای چیست؟ خب دستوارت واقعا اینها برای چیست؟

یکدفعه در یک مجلسی بودیم یک نفر آمد و یک مسئله‌ای را مطرح کرد چند سال پیش گفت الحمدلله افرادی در یک وضعیت خاص و اینها عباداتشان خیلی خوب شده ذکرشان خیلی خوب شده خیلی مراقبت می‌کنند خیلی اهل ذکر هستند من رو کردم به ایشان گفتم خدا پدرمان را رحمت کند فهمشان چقدر اضافه شده؟ تا این را گفتم رنگش پرید و قرمز! گفتم فهمش چقدر اضافه شده؟ ذکر! شما ضبط را باز کنید یک نوار شش ساعته بگذارید برای شما شش ساعت ذکر می‌گوید هیچ هم خسته نمی‌شود تا وقتی موتورش داغ نشده و نسوخته و

باطری و برق برقرار است این نوار هم می‌چرخد و از بلندگویش صدای ذکر بیرون می‌آید، فهمش چقدر زیاد شده؟ عکس العملش در قضایا به چه نحوه شده؟ ارتباطش با اجتماع و اجتماعیات چطور شده؟ ذکر زیاد می‌گوید؟ بنده از الان می‌نشینم تا صبح برایتان ذکر می‌گویم یک تسبیح به من بدهید این را می‌گویند پذیرفتن و گرفتن پوست و کنار انداختن مغز و حقیقت.

خوارج همین بودند بالاتر از این‌که قرآن را آویزان می‌کردند که همیشه قرآن با ایشان باشد بالای آلاغ نشستند بالای آلاغ قران می‌خواندند همه راه می‌رفتند و می‌گفتند بسم اللَه الرحمن الرحیم و همین‌ها، همین‌ها، حمله می‌کردند به اطراف کوفه شیعیان امیرالمؤمنین را سر می‌بریدند و زن حامله را شکم می‌دریدند و جنین را بیرون می‌آوردند همین خوارج! قرآن هم به گردنش بود! همین! خب با آنهایی که آمدند به جنگ امام حسین و بچه شش ماهه‌ی امام حسین را کشتند شما چه فرقی کردید؟ همه‌ی شما که یکی هستید بابا! تو محبّ علی هستی

یا نیستی؟ بله هستی، پس هم خودت کافری هم آن جنینی که در شکم تو است یا علی سرش را می‌بریم شکمش را .... این کارها را می‌کردند! اگر این کارها را نمی‌کردند که امیرالمؤمنین نمی‌رفت سراغ آنها، دید آنها دست به شرارت می‌زنند خب حالا رفتی به جهنم! خودتان را جدا کردید به جهنم! خب بروید پی کارتان! نمی‌خواهم اصلا قیافه‌ی شما را ببینم!

خب چرا دیگر دست به شرارت می‌زنید؟ چرا دیگر آدم می‌کشید؟ چرا حمله به قرآن می‌کنید؟ این کارهایتان دیگر چیست؟ چرا جلوی راه و کاروان را می‌گیرید؟ این کارها را که کردند حضرت گفت نه دیگر، اینها مفسد هستند و باید دفع فساد بشود. آمدند و آنها را قلع و قمعشان کردند.

حالا ما هی بنشینیم آقاجان ذکر بگوییم هی بنشینیم تهجد کنیم و هی دلمان را خوش کنیم به این چیزها؟ نه! این فایده ندارد. ذکر می‌آید و بر آن عملی که گچ کار و معمار و بنا کرده است جلا می‌بخشد. شما قبل از این‌که این دیوار را رنگ کنید اگر بدانید که این دیوار نم دارد هرچه رنگ کنید می‌دانید فایده ندارد، اول باید نم دیوار گرفته بشود

اول باید این باطن درست بشود قیرگونی باید بکنید نم را باید بگیرید وقتی خشک شد مطمئن که شدید، آن وقوت مشغول بشوید و رنگ کنید آن وقت این اتاق جلا پیدا می‌کند جمال پیدا می‌کند زیبا می‌شود و خب از نظر ظاهر تفاوت می‌کند. اما اگر باطن را درست نکردی ما هی بیاییم رنگ کنیم فردا دوباره پوسته می‌کند دوباره پس فردا رنگ کنیم هی پوسته می‌کند قضیه‌ی ذکر هم همین است هرچه به گوشمان در روز .... شب کار می‌کنیم نماز می‌خوانیم ذکر می‌گوییم صبح تمام آنها صاف می‌شود غلتک، اینها که اسفالت می‌کند، صاف می‌کند همه را می‌برد دوباره روز بلند می‌شویم شب بلند می‌شویم نمی‌دانم ذکر می‌گوییم سجده می‌گذاریم بیداری شب تحمل می‌کنیم دوباره روز در ارتباط با این و آن، همان تشویش و خاطرات و همان .....، صاف دوباره غلتک را صدا می‌کنیم بیا بابا .....، همه را صاف می‌کند می‌رود، دوباره پس فردا شب و پس فردا شب و همین طور هی می‌آید می‌رود جلو، ماه رمضان تمام می‌شود، صاف، ما هم صافیم،

یر به یر، برابر شدیم، نه بالا رفتیم حالا به پایین آن کار نداریم بالاخره برابریم، گذشته.

ولی نه! بزرگان راه سلوک را چیز دیگری می‌دانستند و فتوحات را برای انسان در این موارد می‌دیدند. انکشافات برای انسان در این موارد بود. فتوحات در این موارد بود. باز شدن قلب و اتصال دریچه نفس به عالم قدس در این موارد بود. در مواردی که انسان بیاید و قلب خودش را به آن صفات و ملکات عالم ربوبی متصف کند نه این‌که بنشیند ذکر بگوید. با ذکر گفتن وصل نمی‌شود. ذکر به جای خود قرآن به جای خود همه‌ی اینها به جای خود، اصل چیست؟ اصل مراقبه است این آن چیزی است که آنها گفتند.

پس بنابراین این‌که می‌گویند سؤال نکنید نه در این چیزهایی است که مربوط به اموری است که شارع روی آن امور اهتمام دارد در این امور باید سوال کرد در روز قیامت می‌آیند از انسان سوال می‌کنند **هل لا عملت و هو یقول انا لم اعلم و یقال له**

هل لا تعلمت[1] چرا عمل نکردی؟ گفت من نمی‌دانم گفتند چرا نپرسیدی؟ همین نمی‌دانم؟ نمی‌دانم نشد چرا نپرسیدی؟ این‌که انسان .....، یک وقتی اصلا به ذهن انسان نمی‌رسد که راجع به فلان مسئله سوال کند اصلا به ذهنش نمی‌آید خب نمی‌آید که نمی‌آید، این را خدا کاری ندارد یک وقتی نه! می‌گوید حکم این قضیه چیست؟ راجع به این قضیه چه جور باید فکر کنم؟ راجع به این مسئله شرعی چه کار باید بکنم؟ این نمی‌تواند بگوید نمی‌دانم، می‌تواند برود سوال کند. سوال نکردن و گذشتن یعنی لاابالی‌گری، خیلی بی رو دربایستی، لاابالی به کسی می‌گویند که می‌تواند بپرسد و نپرسد هل لا تعلمت چرا نرفتی یاد بگیری؟ چرا نرفتی فهم پیدا کنی؟ می‌رفتی خدا هم اگر به شخص ناباب برخورد می‌کردی خدا از تو

---

[1] الأمالی (للمفید)، ص ۲۲۸: فقال [جعفر بن محمد علیهما السلام]: **إنّ اللّه تعالی یقول للعبد یوم القیامة عبدی أکنتَا عالماً؟ فإن قال نعم قال له: أفلا عَمِلتَا بما علمتَ. و إن قال کنتُ جاهلًا قال له: أفلا تعلّمتَ حتی تعملَ. فیخصمُه. و ذلك الحجة البالغة.**

می‌گذشت به اهلش هم برخورد می‌کردی خدا حکم را به تو می‌گفت دیگر، واقعا اگر صادق بودی خدا به تو می‌رساند خدا به تو می‌فهماند.

با مرحوم آقا به حج مشرف شده بودیم تقریبا حدود هفده سالم بود در همان سفر اول، در روز منی بود می‌آمدند بعضی می‌گفتند که آقا می‌شود سرمان را نزنیم؟ فلان کنیم؟ یا خودشان میل نداشتند یا از طرف بله دیگر! مخدرات! در تحت فشار و ایراد و اشکال قرار گرفتند جدا همین‌طور بودها، ما می‌دیدیم با چشممان که آنها نمی‌گذاشتند که آقا بروند و سرشان را بزنند، بابا با سرش چکار داری؟ خب این مویش را می‌زند بعد دوباره درمی‌آید طوری نمی‌شود که بابا؟ نه! نزن فلانی! من خودم می‌شنیدم، نزنی ها فلانی! آن هم بیچاره سست می‌شد و فلان و بخاطر رعایت مصالح و بله به دست آوردن قلوب مؤمن یا مؤمنه! که در اینجا اصلا جایی ندارد! هی می‌آمدند پیش آقا، آقا می‌شود ....؟ حالا فرض کنید که از این آقایان مراجع یک کسی هست که اجازه بدهد ....؟ ایشان فرمودند بنده اطلاعی ندارم، باید زد و واجب است. دوباره می‌گفتند آقا

شنیدیم آقای فلان در نجف، ایشان ایراد می‌کنند، به بنده ارتباطی ندارد سر زدن واجب است. پس هیچی! هی می‌رفتند آن طرف تا این‌که بالاخره می‌دیدیم بله! ایشان گفتند که آقا راجع به این قضیه ما از مرجعمان به فلان کس برگشتیم به آقای فلان نمی‌دانم مثل این‌که آقای خوئی می‌گفتند که می‌شود نزد احتیاط است به آن برگشتیم و از او خلاصه تبعیت کردیم، این هم شد دین مردم.

این را روز قیامت می‌آورند می‌گویند که برای چه شما سرتان را نزدید؟ آن‌جا که دیگر نمی‌تواند با خدا بازی کند حالا این‌جا می‌تواند بگوید که حالا ما گفتیم شاید اگر سر بزنیم آفتاب یک قدری نورش بخورد به سر ما و چیز کند! خب کلاه سرت بگذار باباجان، یا مثلا شاید اذیت بشویم، چشم ممکن است اذیت بشود و از این بازی‌ها ولی آن‌جا که خدا را نمی‌تواند، من را داری گول می‌زنی؟ هیچی! ما هم بلدیم چکار کنیم، بیاورند او را قشنگ می‌برند او را در کنار، هی داد می‌زند من را کجا می‌برید؟ جای گرمی می‌بریم تو را، جای نرمی می‌بریم آن قدر آن‌جا

خوب است این قدر شلوغ است رفقایت همه آن‌جا هستند برو با ایشان بگو و بخند گرم است و خوب است بهشت چیست؟ نه گرمی دارد نه چیزی دارد با سر می‌اندازند او را آن‌جا! کی را گول زدی؟ کی را داری گول می‌زنی؟ کی را داری ...؟ فلانی مانع است؟ آن مانع است؟ آن می‌گوید نکن؟ زنت می‌گوید؟ بچه‌ی تو می‌گوید؟ دخترت می‌گوید؟ پسرت می‌گوید؟ عروست می‌گوید؟ کی دارد می‌گوید به تو؟ آنها مانع هستند؟ حالا هم بیایند تو را از جهنم دربیاورند، فکر این را نکردی؟

آقا به خاطر حلیله جلیله جمیله طویله مان فرض کنید آمدیم این کار را کردیم، حالا همان حلیله طویله بیاید تو را دربیاورد دیگر، بلند شو بیا، بلند شو بیا دربیار. به خاطر آن دست به عمل خلاف زدیم، به خاطر آن رشوه گرفتیم، به خاطر آن این دروغ را گفتیم به خاطر آن این مصلحت را در نظر گرفتیم، به خاطر آن .....، بسیار خب، خدا هم می‌گوید به خاطر من که این کار را نکردی به خاطر آن ...، من می‌اندازمت او بیاید دربیاورد، جفتتان را با هم می‌اندازم یک جا، قشنگ، آن دنیا با هم بودید این

دنیا هم با هم باشید. هان؟ مقتضای عدالت همین است خدا که نمی‌آید بین زن و شوهر جدا کند، خوب نیست. ما برای وصل آمدیم، آن دنیا با هم بودید این دنیا می‌اندازیمتان با هم قشنگ، جلز و ولزتان دربیاید و فریاد واحسرتا علی ما فرطنا فی جنب اللَه شما برود بالا، ای کاش حواسمان این‌جا جمع بود ای کاش به حرف این و آن گوش نمی‌دادیم ای کاش این مصالح را در نظر نمی‌گرفتیم ای کاش به فکر امروزمان هم بودیم ای کاش این ظواهر ما را گول نمی‌زد. این ای کاش ای کاش یا حسرتا یا حسرتا یا حسرتا یعنی ای کاش، ای وای، ای افسوس، اینها آن موقع است خب عزیز من الان به یاد این یاحسرتا باشیم، الان باشیم. چرا فردا؟ فردا که دیگر فایده‌ای ندارد چرا خب باید این قدر انسان بی‌توجه باشد؟

هل لا تعلمت چرا نرفتی یاد بگیری؟ پس این‌که می‌گویند لازم نیست انسان سوال کند این راجع به این مسائل نیست راجع به آن مواردی است که شارع بنای سوال را در آن‌جا نگذاشته، اطلاع پیدا کردی

باید به مقتضای اطلاع عمل کنی، اطلاع پیدا نکردی ما در فُسحه از عمل نسبت به آن مسئله هستیم، این در این‌جا.

دیگر بنا گذاشتیم ان‌شاءاللَه اگر توفیق داشته باشیم دیگر از ساعت ده، چون دیشب خیلی دیر شد، علی کل حال انسان همه‌ی جوانب را باید در نظر بگیرد دیگر، گرچه با رفقا محفل انسی داریم اما خب دیگر شب‌های ماه رمضان و دیگر استراحت به موقع و پرداختن به مقتضیات این ماه از اذکار و از قرائت قرآن و بیداری و اینها هم اقتضا می‌کند که دیگر بیش از این در شب‌ها اطاله کلام نشود ان‌شاءالله تتمه مطالب برای شب بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد